



پایان نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

عنوان:

تصحیح و نقد توصیفی – تحلیلی نسخه‌ی منحصر به
فرد دیوان مثنوی غیاثی

استاد (اساتید) راهنما:

دکتر محمدامیر مشهدی

استاد مشاور:

دکتر عبدالله واثق عباسی

تحقیق و نگارش:

سپیده امینی

(این پایان نامه از حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه سیستان و بلوچستان بهره مند شده است)

شهریور ۱۳۹۰

بسمه تعالی

این پایان نامه با عنوان تصحیح و نقد توصیفی - تحلیلی نسخه منحصر به فرد دیوان مثنوی غیاثی قسمتی از برنامه آموزشی دوره کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی توسط دانشجو سپیده امینی با راهنمایی استاد پایان نامه دکتر محمد امیر مشهدی تهیه شده است. استفاده از مطالب آن به منظور اهداف آموزشی با ذکر مرجع و اطلاع کتبی به حوزه تحصیلات تکمیلی دانشگاه سیستان و بلوچستان مجاز می باشد.

سپیده امینی

این پایان نامه۴.. واحد درسی شناخته می شود و در تاریخ ۹۰/۶/۲۸ توسط هیئت داوران بررسی و درجه عالی به آن تعلق گرفت.

تاریخ	امضاء	نام و نام خانوادگی	
		دکتر محمد امیر مشهدی	استاد راهنما:
			استاد راهنما:
		دکتر عبدالله واثق عباسی	استاد مشاور:
		دکتر محمود عباسی	داور ۱:
		دکتر احمد رضا کیخای فرزانه	داور ۲:
			نماینده تحصیلات تکمیلی:



تعهدنامه اصالت اثر

اینجانب سپیده امینی تعهد می‌کنم که مطالب مندرج در این پایان‌نامه حاصل کار پژوهشی اینجانب است و به دستاوردهای پژوهشی دیگران که در این نوشته از آن استفاده شده است مطابق مقررات ارجاع گردیده است. این پایان‌نامه پیش از این برای احراز هیچ مدرک هم سطح یا بالاتر ارائه نشده است. کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به دانشگاه سیستان و بلوچستان می‌باشد.

نام و نام خانوادگی دانشجو: سپیده امینی

امضاء

تقدیم به :

برادر مهربانم، سیاوش

که حضور مکررش هرگز قربانی نگاهِ عادتِ ثانیه‌ها نشد

و همیشه اتّفاقی دلنشین است.

سپاسگزاری

هر انتظاری پایانی دارد و بی‌گمان این پژوهش، آغاز مجددی ست برای تولد و شکوفایی دوباره‌ی اندیشه‌های نو.

و بایسته است قدردان باشم از بزرگواری که سخاوت حضورشان باعث شد که منطق عبوسِ ناامیدی را از میان بردارم و غبار از اندوخته‌هایم برگیرم و بی‌پروا، واژه‌های عریان ذهن و تفحصی هرچند ناقص را بر اوراق زمان به یادگار بگذارم.

در ابتدا سپاسگزارم از خداوندی که سپاسگزاری فقط سزاوار اوست و لحظه‌های بی‌تابی و دلهره‌های بی‌امانم را او می‌داند و بس. و همواره نامش در گردابه‌های وحشت، راهگشای سلامت من خواهد بود.

تشکر و قدردانی از استاد راهنمای عزیز، جناب آقای دکتر محمدامیر مشهدی، که در کشاکش لحظه‌های مشغول و پر تردّد خود، لحظه‌ای مشعل فروزان تعلیم را بر زمین ننهاده‌اند و از آغاز خط ممتد تا انتهای رسیدن، صبورانه مرا راهنمایی نموده‌اند. و سپاس از جناب آقای دکتر عبدالله واثق عباسی، که حضورشان در جوار استاد راهنما بسی مایه‌ی قوت قلب اینجانب بود. و سپاس از مدیر محترم گروه زبان و ادبیات فارسی، جناب آقای دکتر محمدعلی زهرازاده، که بی‌وقفه صمیمیت را بر اضطراب لحظه‌هایمان افشاند.

قدردانی و سپاس از پدر و مادر مهربانم که یک لبخند پر مهر ایشان، شفافبخش وجود تبار و ملت‌هیب من خواهد بود و دوری از ایشان زندانی ست برای احتراق اندیشه‌هایم.

سپاس از خواهران عزیزم که مشوقانی مؤثر در فراگیری علم و معرفت اینجانب بوده‌اند.

و سپاسی بی‌حد، از خواهر فداکار و بزرگواریم، سیما، که دیری ست چشم‌های مهربانش، پیام‌آور صلح و نوازش برای قدم‌های مردّد افکارم می‌باشد.

سپاسی از جنس مهر به همسفرم، محمود، که بی‌منت سهم لبریز اندوه مرا نوشید تا یک عاشقانه‌ی آرام را تقدیم لحظه‌هایم سازد.

و تشکری خالصانه از دوستان و آشنایانی که مرا همراهی نموده‌اند و به قلم آوردن نامشان کمترین قدردانی از این عزیزان می‌باشد. کسانی که دلگرمی و صفای درونشان، مرا به پیشبرد هدفم سوق می‌داد و یادشان همواره در نهانخانه‌ی قلبم تا ابد به یادگار خواهد بود.

زهرا پورموسی، فاطمه ثواب، محبوبه عابدی، نرگس موسوی نژاد، آمنه دهقانی، عطیه پوردولت، فاطمه ایزدی منش، صدیقه بابایی و سروش عزیز

و سپاس از تمام مهربانانی که دوستشان دارم و بی‌شک عشقشان به وسعت دریاست لیکن درختانِ اوراق شده برای ثبت نامشان کفایت نمی‌کند.

سپیده امینی

چکیده

تصحیح نسخه‌های خطی کهن زبان فارسی ایران زمین یکی از دغدغه‌های ادبی عصر جدید است و تضمین سلامت و اتقان میراث گرانبهای علم بدون آن میسر نیست. تمام تلاش مصحح و محقق راستین نسخه‌های خطی، ارائه‌ی متنی است که حتی الامکان عین نوشته صاحب اثر و یا حداقل نزدیکترین متن به دستنوشته‌ی نویسنده را فراهم سازد.

در این پایان نامه، به نقد و تصحیح نسخه‌ی خطی منحصر به فرد "مثنوی غیاثی" پرداخته شده است. میرغیاث‌الدین غیاثی جرمی شاعری افغانی و صاحب سبک هندی است که برای کمال بخشیدن به دانش خود به هند رفت. وی در طریقت از سلسه‌ی نقشبندیه و در شعر از حافظ و جامی پیروی می‌کرده و از به کار بردن تکلفات شاعرانه پرهیز می‌نموده است و عرفان و تصوف از، درون مایه‌های اصلی شعر اوست.

در پژوهش حاضر، طبق آنچه معمول مندرجات فهرست نسخ خطی است، ابتدا شرح حالی از مولف، سپس مشخصات صوری نسخه، یعنی زمان تالیف و کتابت، تعداد و اندازه‌ی اوراق و آغاز و انجام نسخه ذکر شده. آنگاه، محتوای نسخه در مباحث صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع فارسی و معانی ثانویه حروف، بررسی شده و به نگرش عمومی صاحب اثر در باب تصوف و مکتب نقشبندیه اشارت رفته و سرانجام، با استنتاج نهایی و برشمردن ویژگی‌های محتوایی و ارزش کتاب، پایان نامه به انجام رسیده است.

واژگان کلیدی: نسخه خطی، غیاثی، تصحیح، مثنوی، نقشبندیه، افغانستان، سبک هندی

فهرست مطالب

۱- فصل اول

مقدمه :

- ۱-۱ روابط ایران و افغانستان.....م ۲
- ۲-۱ نگاهی اجمالی به افغانستان.....م ۲
- ۳-۱ بدخشان.....م ۳
- ۴-۱ معرفی شاعر.....م ۴
- ۱-۴-۱ محیط زندگی شاعر.....م ۶
- ۵-۱ سبک هندی.....م ۷
- ۶-۱ تاریخ سلسله‌ی نقشبندیه.....م ۹
- ۱-۶-۱ وجه تسمیه‌ی کلمه‌ی نقشبند.....م ۱۱
- ۲-۶-۱ مؤسس طریقه‌ی نقشبند.....م ۱۲
- ۳-۶-۱ مکتب وحدت شهودی نقشبندیه.....م ۱۵
- ۷-۱ معرفی نسخه‌ی خطی دیوان غیائی.....م ۱۶
- ۱-۷-۱ ویژگیهای نوشتاری و رسم الخطی مثنوی غیائی.....م ۱۷
- ۸-۱ تعریف مسأله.....م ۲۰
- ۹-۱ اهمیت موضوع.....م ۲۰
- ۱۰-۱ ضرورت انجام تحقیق.....م ۲۰
- ۱۱-۱ سؤالات اصلی تحقیق.....م ۲۰
- ۱۲-۱ روش تحقیق.....م ۲۱
- ۱۳-۱ پیشینه‌ی تحقیق.....م ۲۱

۲- فصل دوم

سبک شناسی شعر غیائی

- ۱-۲ مشخصات زبانی.....م ۲۳
- ۲-۲ ویژگی‌های سبکی جدید.....م ۲۶
- ۱-۲-۲ واژگان سبک هندی.....م ۲۷
- ۲-۲-۲ ترکیبات و مضمونهای نو.....م ۲۷
- ۳-۲-۲ واژگان محاوره‌ای.....م ۲۷
- ۴-۲-۲ تکرار واژه و ترکیبات.....م ۲۸
- ۱- ترکیبات با واژه‌ی شاهباز.....م ۲۸
- ۲- ترکیبات با واژه‌ی گلشن.....م ۲۸
- ۳-۲ ویژگی‌های ادبی.....م ۲۹

۲۹م	۱-۳-۲ تشبیهات فشرده (بلیغ).....
۳۱م	۲-۳-۲ استعاره مکنیه یا بالکنایه.....
۳۲م	۳-۳-۲ اقتباس.....
۳۸م	۴-۳-۲ تلمیح.....
۳۹م	۱-تلمیحات دینی.....
۳۹م	۲-تلمیحات تاریخی.....
۴۰م	۴-۲ ویژگی‌های فکری مثنوی غیائی.....
۴۱م	۱-۴-۲ عشق.....
۴۲م	۱- عشق خالق به مخلوق.....
۴۳م	۲- عشق مخلوق به خالق.....
۴۵م	۳- عشق به رسول مکرم اسلام.....
۴۷م	۴- عشق به خلفای راشدین و ۱۲ امامان معصوم.....
۴۸م	۵- عشق به عارفان کامل نقشبندیه.....
۴۹م	۶- عشق به شاه معصوم ولی الله.....
۵۰م	۲-۴-۲ تبلیغ فرقه‌ی نقشبندیه.....
۵۴م	۲-۴-۳ تأکید بر همراهی پیر و مرشد.....
۵۷م	۲-۴-۴ ذکر خفی.....
۵۹م	۲-۴-۵ توبه.....
۶۰م	۲-۴-۶ فنا پذیری جهان و انسانها.....
۶۱م	۲-۴-۷ ترک خصایل زشت و خودپرستی.....
۶۲م	۲-۴-۸ در توصیف دل و پی بردن به ارزش وجود آدمی.....
۶۴م	۲-۴-۹ همصحبتی با صاحب‌دلان و رویگردانی از نادانان.....
۶۵م	۲-۴-۱۰ توجه به سه رکن؛ شریعت، طریقت، حقیقت.....
۶۵م	۲-۴-۱۱ توجه به پنج لطیفه؛ قلب، روح، سر، خفی، اخفی.....
۶۵م	۱-۱۸-۱۲ توجه به هفت مقام عرفانی و شرح هر یک از منازل.....

فصل سوم :

۱	مثنوی های غیائی.....
۹۵	یادداشتها و پی‌نوشتها.....
۹۸	نتیجه‌گیری.....
۹۹	واژه‌نامه.....
۱۰۱	فهرست اعلام.....
۱۰۸	فهرست منابع.....

فصل اول

مقدمه

۱- روابط ایران و افغانستان

افغانستان و ایران دو کشور همسایه ای نیستند که تمامت اشتراک آنان را موجودیت چند فرسنگ مرز بیروح متشکل از سنگ و کوه تعیین نماید، بلکه مردم این دو کشور فرزندان دو سرزمین، رازها و حماسه های تاریخ و فرهنگ پنجهزار ساله ای اند، که در بستر تاریخی آریانا یا ایران بزرگ، پرورش یافته است. برادرانی هستند که دفترچه حوادث زمان، گنجایش ثبت میراث های معنوی پدرانشان را ندارد. «اگر لازم باشد تا بدانیم که افغانستان و ایران در گستره ی طولانی تاریخ چگونه پیوند ها و کارکردهای مشترک تاریخی و فرهنگی دارند، یقیناً ذهن ما برای سنجش این مأموریت بزرگ در پهنای تاریخ سرگردان خواهد بود. زیرا ابعاد جغرافیایی و تاریخی این سرزمین دراز دامن را در میان انبوه تحولات ژرف و شگرف تاریخی و فرهنگی درین فرصت کم و کوتاه نمی توان پیمود. زیرا تا آنجا که می دانیم مردمان ایران و افغانستان در درازنای تاریخ تحت نام " آریاییان " در تمام شادیهها و مصیبت های هستی در کنار هم بوده اند. با توجه به سنت های نیک پنداری و احساس اندیشه های فرهنگ گستره ی و همگرایی دوده و تبار آریایی می توان گفت که، قلمرو زبان فارسی در منطقه آسیای مرکزی از عراق عجم تا کاشغرستان و از کوهپایه های قفقاز تا آبهای گرم هندوستان قلمرو گسترش فرهنگ، دوستی، انسانگرایی و ترویج پیام های نیک برادری و همدلی بوده است. به هر ترتیب مردمان ایران و افغانستان را رشته های شفاف و ظریف فرهنگی و هویتی در پویه تاریخ با هم پیوند داده است و با این حال در می یابیم که ما تاریخ چند هزار ساله مشترک و تاریخ صد ساله جداگانه سیاسی داریم.» (مرادی: سایت اینترنتی)

۲- نگاهی اجمالی به افغانستان

افغانستان سالها نقطه ی عطفی بود که بسیاری از فرهنگ های مختلف را به سایر مناطق مجاور انتقال می داد. «این کشور در مرکز آسیا که بین ۶۵۰۰۰۰ تا ۷۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد و در هر کیلومتر مربع آن ۲۸ نفر زندگی می کنند. افغانستان از اقوام بسیاری تشکیل شده و از نظر تجانس قومی، سی و هفتمین کشور جهان محسوب می شود. مهمترین اقوام آن پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، ایماق، نورستانی، قزلباش، بلوچ، عرب و... است که عمدتاً به زبانهای فارسی دری (۴۵ درصد)، پشتو (۴۰ درصد) و ترکی صحبت می کنند. دین مردم، پیش از اسلام، بودایی و زرتشتی بود و در بعضی نقاط مسیحی و مانوی هم وجود داشت، و امروز به استثنای ۴۰ تا ۵۰ هزار نفر که سیکهه هستند، بقیه مسلمان اند و به دو مذهب عمده ی تشیع و تسنن تقسیم می شوند. اهل سنت به

اتفاق حنفی هستند و شیعیان به دو دسته ی دوازده امامی و اسماعیلی تقسیم می‌شوند. «بنابراین، از ۹۹ درصد سکنه ی مسلمان، ۷۵ درصد سنی، ۲۲ درصد شیعه ی دوازده امامی، و ۳ درصد شیعه ی اسماعیلی هستند. علاوه بر هزاره جات، در هرات و کابل و مزار شریف و غزنین و بدخشان نیز شیعیان زندگی می‌کنند.» (مجموعه مقالات، ۱۳۷۰: ۶۴۵) این کشور در میان چهار منطقه ی مختلف فرهنگی و زیستی یعنی خاورمیانه، آسیای مرکزی، آسیای جنوبی و خاور دور قرار دارد و همین موقعیت جغرافیایی، افغانستان را به مرکز پویاییهای جهان تبدیل کرده است. تاریخ این منطقه نمایانگر وجود افراد روحانی و نهضت‌های عمیقی در افغانستان است. گفته می‌شود نژاد آریایی ابتدا در مکانی اطراف بلخ سکنی گزید. درگیریهای میان مسلمانان عرب و امپراتوری ساسانی موجب شد که یزدگرد سوم در سال ۶۴۵ میلادی به کابل بگریزد. این تحول موجب آغاز جنگهای مسلمانان و افراد محلی شد. نیروهای اسلامی تا اواخر قرن نهم میلادی در این جنگها شکست می‌خوردند. با وجود آنکه مسلمانان حدوداً برای مدت دوپست سال شکست خوردند اما تعلیمات الهی اسلام در دل مردم برهن، بودایی، اوستایی و نستوریهای مسیحی نفوذ کرد. «سلطان محمود فرزند برده ای ترک بود که علیه سامانیان ایران شورش کرد و بر خراسان و استانهای جنوب جیحون تسلط یافت. وی بنیانگذار غزنی، اولین مرکز اسلامی افغانستان، بود. در طی سالهای ۹۹۸ تا ۱۰۳۰ میلادی، محمود امپراتوری عظیمی تشکیل داد که افغانستان، کشمیر، شمال هند و بخشهایی از ایران را نیز شامل می‌شد. فتوحات محمود در هندوستان به ترویج اسلام کمک بسیار کرد. علاقه ی او به ادبیات و هنر نیز، غزنی، پایتخت این امپراتوری را به مرکزی فرهنگی بدل ساخت که نخبگان و هنرمندان جهان اسلام را به خود جذب می‌کرد.

وجود همین فرهنگ اسلامی موجب تشکیل شهرهایی چون چشت، جم و هرات شد که به مراکز مهم فرهنگی، اسلامی و صوفیگری تبدیل شدند و روح حیات اسلامی را زنده کردند؛ حیاتی که هنوز نیز وجود دارد.» (حائری، ۱۳۷۰: ۵۰۷)

۳- بدخشان

بدخشان یا بدخشان ولایتی است در شمال شرقی افغانستان و متصل به ترکستان شرقی، مرکز آن امروزه فیض آباد است. بدخشان یکی از قدیمیترین مناطقی است که در شاهنامه ی فردوسی از آن یاد شده است. در نوشته های

مارکوپولو ذکر شده که « نام بدخشان از " لعل درخشان " اقتباس شده که به مرور زمان به بدخشان تغییر کرده است. او می‌افزاید که مردم آن مسلمان‌اند و زبان مخصوص به خود دارند و این ایالت سرزمین وسیعی است که برای پیمودن آن دوازده روز وقت لازم است. تمام حکام آنجا به خود لقب ذوالقرنین داده‌اند که مخصوص اسکندر بوده است. غیر از معادن، اسبهای اصیل و تیز پا دارد. مردانش دلیر و در تیراندازی ماهرند و لباسشان از پوست حیوانات است.» (مارکوپولو، ۱۳۵۰: ۵۷)

«مساحت بدخشان افغانستان ۴۷۴۰۳ کیلومتر مربع بوده و جمعیت آن بالغ بر یک میلیون و هفتصد و پنجاه هزار نفر است. مردم بدخشان دارای اصیلت آریایی بوده و از اصیلت‌ترین قبایل ساکن در افغانستان می‌باشند.» (احدی: ۱۳۸۹: ۱۵) «با چندین کشور همسایه، پاکستان، چین، کشمیر، و تاجیکستان، سرحد مشترک داشته و ساکنین بدخشان با فرهنگهای اقوام مختلف در آن کشورها فرهنگ مشترک دارند. این ولایت از نظر ارتفاع بلندترین ولایت افغانستان می‌باشد. بلندترین قلّه‌ی هندوکش در خاک افغانی به نام " نوشاخ " در ناحیه‌ی " قازده " ولسوالی اشکاشم موقعیت دارد که ۷۴۸۴ متر بلندا دارد، این در حالیست که بلندترین قلّه‌ی سلسله کوههای هندوکش به نام " تراجمیر " با ارتفاع ۷۷۵۰ متر آنطرف تر در خاک پاکستان موقعیت دارد.» (خاکساری، ۱۳۸۴: ۳)

اما در مورد وجه تسمیه هندوکش: ابن بطوطه اولین نویسنده‌ای است که این نام را نوشته است. "در راه ما کوهی بود که هندوکش نامیده می‌شد، یعنی قاتل هندوها، چون بردگان و کنیزکانی را که از هند می‌آوردند، اغلب از شدت سرما در این کوهها تلف می‌شوند، نام آن را بدین لحاظ هندوکش گذاشته‌اند." (ابن بطوطه، ۱۳۵۰: ۴۴۴)

بدخشان از جمله بخش‌های بسیار غنی و معروف افغانستان است، بدخشان به داشتن معادن لعل، لاجورد و طلا دارای شهرت است. لعل بدخشان در قرون وسطی در سرتاسر عالم اسلام شهرت داشت. «بدخشان شهریست پر نعمت و جای بازرگانان و اندر وی معدن سیم است و زر و بیجاده و لاجورد. از تبت مشک بدانجا برند.» (بی‌نا، ۱۳۶۰: ۱۰۵)

۴- معرفی شاعر

« اسمش میر غیاث الدین بن میرک تخلص غیاثی و از سادات جلیل‌القدر بدخشان است. سال تولدش را شاه عبدالله خان ۱۱۱۷ نوشته است.» (جاوید، ۱۳۳۵: ۱۵) «مولدش حصارک واقع ساحل دریای کوچک از مضافات جرم بدخشان است. غیاثی در قریه‌ی حصارک تولد و نشو و نما یافت و بعد از طی مراتب تعلیمات متداوله‌ی کتب عربی

به هند سفر کرده، در آن جا تحصیلات خود را به پایان رسانید.» (خسته، ۱۳۳۴: ۸۸) زمان مسافرت گیائی به هند مصادف به سلطنت محمد شاه گورکانی پادشاه مغولی هند بود. بعد از آن بود که توفیق رفیق حالش شد، هوای حال به سرش زد و تقدیر سرو کارش را با حضرت شاه معصوم ولی الله، یکی از ستارگان آسمان معرفت آن زمان گره زد. «اسم اصلی شاه معصوم ولی الله، مرشد گیائی، غلام محمد، معروف به معصوم ثانی است. وی پسر صبغت الله و نواسه ی غلام معصوم و کواسه ی شیخ احمد سرهندی معروف به مجدد الف ثانی می باشد.» (حکیمی:سایت اینترنتی) پس از شاگردی نزد این عارف وارسته، شاه معصوم ولی الله، شوری عرفانی و وصف ناپذیر در وجود او حاصل شد که در کتاب تاریخ بدخشان اینگونه شرح داده شده است: «ایشان، گیائی، درسهند در خدمت شاه معصوم ولی الله تحصیل احوال باطنی کرده، اجازه و ارشاد یافته و از برای حج به زیارت حرمین الشرفین رفته، در راه به سبب استیلائی جذب که به ایشان مستولی بود، مدت شش ماه دربر مجنون افتاده، بی زاد و راحله، بنابر غلبه احوال، در آن بیابان بود، ودرایام دولت سلطان شاه واردشهر فیض آباد گردیده ... روزهای دوشنبه وجمعه به ذکرچهر اجازه می دادند وقریب چهارصد قلندر درخدمتشان بود. و قلندربچگان خوش الحان زمزمه و نغمه که از حنجره حلقوم می کشیدند ...» (سرخ افسر، ۱۹۵۹: ۴۹) گیائی که در طریقت از سلسله ی نقشبندیه پیروی می کرد، پس از آنکه اجازه ی ارشاد یافت به زادگاهش بازگشت و سال ها به راهنمایی مردم پرداخت. «گیائی مریدان بسیاری داشت که از آن شمار می توان به یوسف بلخی که خود سراینده ی شعرهای صوفیانه بود، اشاره کرد. این دو بارها با هم به هندوستان سفر کردند و یوسف مرثیه ای در سوگ پیر خود سروده و در پایان مرثیه، ماده ی تاریخ درگذشت او را یاد کرده است.» (انوشه و همکاران، ۱۳۸۱: ۷۴۶). «گیائی سفری به حجاز نمود و در این سفر به تب لرزه مبتلاشد و حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و سلم را در خواب دید و به اشاره ی پیر خود، رسول (ص) را شناخت و در پای مبارک رسول کریم صلی الله علیه و سلم سر نهاد. رسول مقبول (ص) دست بر پشت گیائی نهاد و دعا فرمودند. چون از خواب بیدار شد از مرض تب اثری باقی نمانده بود.» (خسته، ۱۳۳۴، ۸۸)

«از آنجاکه در زمان گیائی، مرکز اداری و سیاسی امارت بدخشان، شهر فیض آباد بود، و همانگونه که رسم است همیشه اهل علم و فرهنگ در پایتخت های امیرنشین سکنی می گزینند، و امرا و حکومتمتگران آنان را جهت رونق بخشیدن پایتخت های خویش، به شهر های بزرگ فرا می خوانند. گیائی نیز در شهر فیض آباد مسکن گزید و تا دم واپسین، عاشقان دلسوخته مکتب عرفان را از فیض خویش بهره مند گردانید.» (خاکساری، ۱۳۸۴: ۱۰) وی در شعر از

حافظ و جامی، پیروی و از به کار بردن تکلفات شاعرانه دوری می‌کرده است. خواجه غیاث الدین در سال ۱۱۸۱ هجری قمری دعوت حق را اجابت نموده، به ملاقات رفیق اعلی شتافت. مقبره مطهر غیاثی در گذر چقورک شهر فیض آباد، ناحیه موسوم به گذر غیاثی قرار دارد و زیارتگاه خاص و عام است.

۱- محیط زندگی شاعر

«خواجه میر غیاث الدین، مشهور به غیاثی علیه الرحمه، فرزند میرک، یکی از جمله مشاهیر فرزانه و شخصیت های تکرار نشدنی فرهنگی و عرفانی سرزمین افسانه ای بدخشان است. او در سال ۱۱۱۷ هجری قمری در روستای مینو نشان حصارک ولسوالی جرم باستان چشم به جهان گشود، دوران شباب را در ساحل " دریای کبوت " که عربها ضرغامش می‌گفتند، بسر رساند. او چنان مسحور زیبایی‌های بی بدیل طبیعت زادگاهش بود که در یکی از سروده‌های مشهور خویش سرزمین جرم را به جنت شباهت داده بود. وادی جرم یکی از جمله زیباترین قطعه‌ی سرزمین‌های، چگل کهن، تخارستان باستان، یا بدخشان مینونشان به شمار می‌رفت. این قطعه‌ی جادویی زمین خدا، به شکل یک حصار در بین سلسله کوههای خواجه محمد، واقع شده است. کوههای خواجه محمد همچون دیوارهای بلند، شهر جرم را احاطه کرده، در نهایت جنوبی و شمالی با اندکی فاصله گیری از هم دو دروازه ی باز مانده‌اند که بدین ترتیب شهر جرم به حصار طبیعی ماند که دو دروازه‌ی اساسی دارد. که در زمان کنونی مشخصه‌ی این دروازه-ها، دو پُل به نامهای پُل سوچ در جنوب و پُل علی مغل در شمال می‌باشد. دهن آن دره به دريچه‌ای می‌ماند که شهر جرم را در نهایت غربی آن به منطقه ی خاش پیوند می‌دهد.

" دره‌ی پشکان " به دروازه‌ی خروج اضطراری شبیه است که از میانه ی غربی شهر جرم ، به سوی منطقه‌ی درایم کشیده شده، در پای کوتل منجی ختم می‌شود. آنسوی کوتل، خاک درایم موقعیت دارد. دره‌ی پشکان یکی از جمله زیباترین دره‌های بدخشان زمین به شمار می‌رود که به نوبه‌ی خود دارای صدها چپ دره‌ی دیگر می‌باشد. در دل هر چپ دره، صدها دره‌چه و در دامان هر دره‌چه، صدها چشمه و کور چشمه‌ی شفاف، با آبهای شیرین و چنان خنکی، دامن گسترده‌اند که در گرمترین فصل سال هم نوشیدن آن دل و گرده می‌خواهد. هر نقطه، هر دره و هر چشمه سار، در دره‌ی پشکان، نام بخصوص خود را دارد. تعداد چشمه ساران این دره را بیشتر از هزاران برشمردند. این دره در زمستانها، جولانگاه کبک های خرامان و در بهاران، خوابگاه عندلیبان است. دریای جرم مانند یک نوار در

سرتاسر شرق شهر جَرم کشیده شده است که جَرم را در شرقی ترین کرانه‌ی آن به دو بخش نامساوی اما موازی تقسیم می‌کند. دریای جَرم که در این ناحیه به نام " دریای کبوت" نیز یاد می‌شود. پیکره‌ی اصلی دریای کوچک است که از سلسه کوههای جنوب غربی " انجمن" سرچشمه می‌گیرد، تا قریه اسکازر به نام دریای انجمن یاد می‌شود، قبل از رسیدن به مرکز اسکازر، آب اسکازر که از حوض رخو سرچشمه می‌گیرد با آن یکجا می‌گردد. در شرق اسکازر مرکز ولسوالی کران و منجان فعلی دریای منجان که منشأ آن کوههای منجان است، با آن یکجا می‌گردد. بالاخره بعد از یکجا شدن آبهای اوشنگان، حضرت سعید، گرمی، جخان، خستک، و آب فرغامیرو به دریای خروشان و تمام عیار تبدیل شده، از دروازه‌ی جنوبی جَرم وارد این شهر می‌شود. در ولسوالی جَرم آب دره‌ی پشکان که به نام " درگاو" و آب خاش که به نام " درگاو" نوی جَرم یاد می‌گردد، نیز با دریای جَرم یکجا می‌شود. همین دو درگاو منابع تأمین آب آشامیدنی، آب زراعتی و باغداری جَرم را تأمین می‌کند.

زادگاه گیائی، روستای حصارک، که یکی از زیباترین قریه‌های ولسوالی جَرم به حساب می‌رود در کنار همین دریا، موقعیت دارد. این روستا که در محل تقاطع " درگاو" با دریای جَرم، واقع شده است دارای مرغزارهای سرسبز و باغستان‌های بارور و سبزه‌زاران حیرت آفرین می‌باشد. باغستان‌هایی که در نشیبهای مشرف به درگاو در شمال قریه و نشیبهای مشرف به دریای جَرم در شرق حصارک قرار دارد، بهترین تفریحگاه مردم بود و هنوز هم است. محل به هم خوردن درگاو و دریای جَرم که به نام " ماهیپر" یاد می‌شود، در موسم آبخیزی‌های موسمی منظره‌ای تماشایی دارد. ماهیگیران حرفه‌ای در این محل ماهی‌های بزرگ و گاهی سگ‌آبی را به دام می‌انداختند.» (خاکساری، ۱۳۸۴: ۶)

۵- سبک هندی

سبک هندی یا اصفهانی که متعلق به اوایل سده‌ی یازدهم تا اواخر سده‌ی دوازدهم قمری است. مقدمات آن از دوره‌ی مغول فراهم شده بود با ظهور دولت صفویه در ایران و بابریه در هند و نیز بر اثر برخی عوامل اجتماعی و سیاسی و دینی به وجود آمد. « شاه اسماعیل صفوی به سال ۹۰۷ هجری قمری. حکومت آق قویونلو را سرنگون کرد و رسماً در تبریز به تخت سلطنت نشست و با اتکاء به نفوذ معنوی دویست ساله‌ی خاندان خود توانست مذهب تشیع را به عنوان مذهب رسمی ایران اعلام نماید و اوضاع پریشان مملکت را سرو سامانی بخشد و اساس وحدت

ملی را بر پایه‌ای مستحکم بنا کند. از طرفی نشر زبان فارسی نیز به‌مراه پیروزی های دولت عثمانی حتی تا اطراف جزیره ی بالکان در اروپا گسترش یافت. و از جانبی دیگر در سرزمین هند جانشینان دولت بهمن دکنی، لوریان، شیرشاهیان دهلی و پادشاهان و حاکمان مستقل بنگاله و گجرات و کشمیر و خاندیش و جزء آنها هریک یه نوعی میراث دار زبان و ادب فارسی در هند بودند و در آن سوی آمو دریا تا میانه های آسیا، ازبکان و خانان مغولی بیپارسی گویی میل می کردند» (خاتمی، ۱۳۷۱: ۱)

در دربار ایران، پادشاهان صفوی به مدح و اغراقات شاعران علاقه ای نشان نمی‌دادند. غالباً شعر در نظر آنان جز مناقب و مراثی امامان و اهل بیت، چیزی نبود و شاعران مدیحه سرا که جز اغراق و تملق چیزی برای ارائه کردن نداشتند مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گرفتند. اولین کسی که دردوران صفوی بی‌علاقگی خود را نسبت به شاعران و شنیدن قصیده‌ی مدحی و غزل و... از آنان ابراز کرد، شاه تهماسب بود که چون شاعری وی را مدح کرد او در جوابش گفت: «من راضی نیستم که شعرا زبان به مدح و ثنای من آلاینند، بلکه باید قصاید در شأن ولایت ائمه معصومین علیهم السلام بگویند و صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن، از ما توقع نمایند.» (ترکمان، ۱۳۳۴: ۱۶۸) این برخورد شاه تهماسب از میزان اجتماع شاعران در دربار صفوی کاست و قصیده سرایی و سرودن خاصه مدیحه از رونق افتاد و این طرز فکر که شامل غالب پادشاهان صفوی بود، باعث شد تا شعر از دربار خارج شده و به دست مردم و طبقات مختلف بیفتد و سنت‌های مذهبی و حکمت عامیانه وارد شعر شود. از این رو بسیاری از گویندگان ایرانی که بازار رایجی در ایران نداشتند به درگاه پادشاهان و سران و بزرگان هند رفتند. و تیموریان هند شمار زیادی از شاعران را از ایران، آسیای مرکزی، و شاعران پارسی‌گوی هندی تبار را به دربار خود جذب کردند. تا به حدی که شعر فارسی جزء جدایی ناپذیر حیات فرهنگی هند و پاکستان تا سده‌ی بیستم شده بود. در کنار شاعران ایرانی، صوفیان نیز احساس امنیت نمی‌کردند و به همین دلیل به سرزمین هندوستان و عثمانیان نقل مکان نمودند.

«در قلمرو دولت عثمانی، بکتاشیان شیعی و مولویان سنی در کار خود آزاد بودند و سهروردیان و چشتیان و نعمت‌اللهیان و مرشدیان و قادریان و همانندگان آنان به آسانی و احترام در هندوستان به سر می‌بردند. سران قزلباش با اهل تسنن، صوفیان سنی و صوفیان شیعه سخنگیری می‌کردند. مهمترین فرق صوفیانه که هنوز در

خارج از ایران پیروانی دارند، عبارتند از: سهروردیه مولتان، چشتیه، قادریه، خلوتیه، بکتاشیه، مولویه، رفاعیه، نعمت اللهیه و نقشبندیه. (تمیم داری، ۱۳۷۲: ۵۲)

شعردوران صفوی را بدین مناسبت که اغلب پیروانش در دربار امپراتور گورکانی هند به سر می‌بردند، سبک هندی می‌خوانند. اما اختلاف نظرهای زیادی در مورد تسمیه‌ی این سبک وجود دارد و صاحب نظران زیادی در این عرصه سخن رانده‌اند، دکتر تمیم داری در این باره چنین نگاهشته‌اند که «اگر سبک خاص شعر در دوره‌ی صفوی از ایران آغاز شده است، چرا باید آن را هندی بنامیم؟ این شاعران ایرانی بودند که سبک شعر اصفهانی را به هند بردند و یا شاعران هندی بودند که سبک هندی را به ایران آوردند؟

از همه مهمتر که گروهی از نویسندگان و صاحب نظران ایرانی هم همین سخنان را تکرار کرده‌اند و معتقدند که در دوره‌ی صفوی شعر از دربار سلطنت قدم بیرون نهاد و به دست عامه افتاد و گویندگان غزلسرا و مثنوی ساز، از ایران دوری جستند و به دربار سلاطین عثمانی و بیشتر به بارگاه شاهان گورکانی هند روی آوردند..... کم کم بی خبران، این سبک از سخن را به هندی تسمیه کرده و گمان برده‌اند که اصلاً موجود و مبتکر آن هندیان پارسی زبان آن عصر بوده‌اند، کسانی که احتمال داده‌اند از نظر باریکی و دقت فلسفه‌ی بودا و ریزه کاری و خیال بندی معماران و نقاشان در هند، شعر فارسی هم که بدانجا رفت، بدین صورت درآمد. (همان: ۹۸) بدین سبب بسیاری از فاضلان به شدت از لفظ هندی پرهیز نموده و سبک اصفهانی را بکار برده‌اند.

از جمله ویژگی‌های سبک هندی، تخیلات دقیق، مضمون پردازی، معناهای پیچیده و باریک و دور از ذهن، کثرت استعاره و کنایه، الفاظ ساده و بازاری و آوردن امثال بسیار در شعر است.

۶- تاریخ سلسله‌ی نقشبندیه

«سلسله و فرقه‌ای از صوفیه بود که نسب آن به خواجه بهاء الدین محمد بخاری نقشبند (۷۱۷-۷۹۱ قمری) می‌رسید و در هرات و کابل و کشمیر و خراسان و قفقاز و ماوراءالنهر و حتی شام و مصر و بلاد عثمانی شهرت و رواج داشت.» (شریفی، ۱۳۸۸: ۱۴۲۵)

در کتاب سیر فلسفه در ایران چنین آمده است که «کتب نقشبندیه از دیگر کتب سلاسل صوفیه عمیق تر می‌باشد. نقشبندیه برای وصول به کمال از ویدانتای هندوان وام گرفته‌اند. برای دریافت گفتار بزرگان این سلسله می‌بایست آثار مشایخ و اقطاب هند را بررسی کرد.» (لاهوری، ۱۳۸۳: ۷۱)

نقشبندیه شاخه ای منشعب شده از عرفان و تصوف است و قبل از آغاز به توضیحاتی راجع به فرقه‌ی نقشبندیه، ابتدا به تعاریفی از تصوف و صوفی‌گری پرداخته شده است.

- در وجه تسمیه‌ی کلمه‌ی صوفی، چند وجه ذکر شده است :

«گروهی گفته‌اند که صوفی را از آن جهت صوفی خوانند که جامه‌ی صوف دارد و گروهی گفته‌اند که بدان صوفی خوانند که اندر صف اول باشند پیش خدای عزوجل و گروهی گفته‌اند بدان صوفی خوانند که تولی به اصحاب صفه کنند و گروهی گفته‌اند که این اسم از صفا مشتق است.» (هجوی، ۱۳۵۴: ۳۰)

- و از لحاظ تعریف و مفهوم واژه‌ی تصوف:

«تصوف با کثرت نماز و روزه حاصل نمی‌شود، بلکه آن، اطمینان قلب و سخای روح آدمی است.»

(قشیری، ۱۳۸۳: ۶۰)

و عده‌ای بر جنبه‌ی زاهدانه‌ی آن و انقطاع کامل صوفیان از دنیا، تأکید داشته‌اند.

«تصوف نداشتن هیچ چیز و عدم تعلق به هیچ چیز است.» (سراج، ۱۲۹۲: ۲۵)

تعاریف و نظریات راجع به تصوف مختلف است و همواره اذهان در جستجوی تعریفی جامع و موثق تر از تصوف هستند. آنچنان که جامی در احوال شیخ ابواسحق بن شهریار گازرونی رحمه الله علیه آورده است که «شیخ قدس الله سره، حضرت رسالت را به خواب دید، پرسید که یا رسول الله ما التصوف؟ رسول الله (ص) گفت: التصوف ترک الدعوی و کتمان المعانی.» (جامی، ۱۳۳۷: ۲۵۵)

«تصوف به عنوان یک مکتب و فرقه‌ی مستقل در کنار فرقه‌های دیگر اسلامی با تشکیلات خاص و عقاید و

برنامه‌های متمایز از سایر مسلمین قرار گرفت.» (سمیعی، ۱۳۷۱: ۲۹)

و در کتاب تاریخ تصوف در اسلام اینگونه آمده است: «تصوف و صوفی‌گری در قرن دوم و سوم هجری قمری در بین مسلمین در اثر عوامل مختلف و با تأثیر از فرهنگ‌های بیگانه مثل نصاری، زردشتی، بودیسم و افلاطونیان جدید ظهور نمود.» (غنی، ۱۳۴۰: ۶۸)

با توجه به این تعاریف می‌توان به قدمت صوفی‌گری در دنیا پی برد. صوفی‌گری را نمی‌توان منحصر به دین و مذهبی خاص دانست، چراکه همه‌ی ادیان از تصوف بهره گرفته‌اند و در طی گذشت زمان، روزه‌های جدیدی از خود تراویده‌اند و مکاتب و فرقه‌های نوینی در تاریخ از خود به جای نهاده‌اند.

« تصوف، جریان روحانی عظیمی است که از میان همه ی ادیان می گذرد. در وسیعترین معنای کلمه می توان آن را به صورت وجدان حقیقت واحد، خواه آن را، حکمت، عشق، نور، یا عدم (لاشیء) بخوانیم، معنا کرد.» (شیمیل، ۳۶:۱۳۷۵)

و در پایان این بحث باید از خدمت بسیار والای صوفیه به ادب فارسی سخن گفت چراکه بی شک صوفیه، ناجی ادبیاتی است که کم کم در طی گذشت قرون، رو به زوال می رفت و شعر فقط در خدمت مدح شاهان و توصیف وصف رزم ممدوح قرار می گرفت و شور و لطافت خود را از دست می داد. چراکه «در اوایل امر یعنی در قرن چهارم و پنجم مدح همراه با مبالغتهای شدید نبود زیرا ممدوحان غالباً از خاندانهای بزرگ و مردمی عالم یا پادشاهانی عادل و نیکو سیرت بوده اند. برای مدح اینگونه مردم، شاعر مضامین متنوع و مختلفی دارد، اما اگر امر بر مدح غلامان نوحاسته یا مهاجمان وحشی و متغلب بر بلاد مسلمین باشد، بسیاری از این مضامین طبیعی از میان می رود و جای خود را به مبالغتهای دور از حقیقت می دهد.» (صفا، ۱۳۷۷:۲۱۴)

با مطالعه ی تاریخ درمی یابیم که با گذشت زمان شعر سیری قهقرایی را می پیمود که با ورود صوفیه به عرصه ی ادب و شعر فارسی، عشق به حق و محبت و حقیقت، به شعر بخشیده شد و زمختی و ملال آوری مکرر ابیاتی که مشحون از تقلید و عدم صداقت شاعر بود، به سرانجام خود رسید.

۱- وجه تسمیه ی کلمه ی نقشبند :

در وجه تسمیه ی کلمه ی نقشبند که یک صفت مرکب فاعلی است، چند وجه ذکر شده است :

«۱- نقشبند در بخارا اسم قریه ای است که شیخ بهاء الدین منسوب به آن شده است.

۱- بعضی می گویند که ذکر خداوند متعال در اثر گفتن زیاد در قلب خواجه بهاء الدین محمد نقش بسته

بود و به این دلیل به او نقشبندی می گفته اند.» (میاخیل، ۱۳۸۳:۱۵۴)

۲- «برخی گفته اند که پدر بهاء الدین، معروف به باباصاحب سرمست، پیشه نقشبندی و کمخابافی داشت،

ازینرو وی نیز، که شغل پدر را پی گرفت، به نقشبند ملقب گردید.» (بابری، ۱۳۱۸:۷۸)

صاحب کتاب انوار القدسیه در توجیه کلمه ی نقشبند و وجه تسمیه ی آن چنین نوشته اند: «این طایفه

(نقشبندیه) که تا زمان خواجه بهاء الدین محمد معروف و موسوم به خواجهگان یا خواجهکانیه بوده است. از آن زمان

تا عهد خواجه ناصر الدین عبیدالله احرار، مسمّی به نقشبندیه شده اند یعنی نقشبند که معنای آن نقش بندنده، نقشی که بسته شود و آن صورت کمال حقیقتی است به قلب مرید و باید دانست که از ابتدا تا زمان خواجه بهاءالدین نقشبند ذکر این سلسله در حال انفراد و تنهایی، ذکر خفی و در حال اجتماع، بصورت جهر و علانیه بوده است ولی خواجه بهاءالدین نقشبند به استناد اینکه در عالم سیر و سلوک از روحانیت و باطن خواجه عبدالخالق غجدوانی شیخ المشایخ این سلسله مأمور به ذکر خفی شده لذا به امر باطنی او که مرشد و پیشوای روحانی اوست به پیروان و اصحاب خود دستور داد که چه در حال انفراد و چه در حال اجتماع به ذکر خفیه مشغول شوند و ذکر جهر و علانیه را ترک کنند زیرا ذکر به این نحو حال مراقبه به خود می گیرد و در قلب مرید تأثیر بلیغ می کند، چه ذکر خفیه چون بند است و تأثیر آن در قلب سالک و مرید، چون نقش، که در اثر ممارست و دوام و استغراق در ذکر، کم کم در قلب مرید نقش می بندد، همچنان مُهر یا خاتمی که بر صفحه ای از موم و مانند آن بزنند چگونه نقش می گیرد و آن نقش بر صفحه باقی می ماند و محو نمی شود، ذکر به این صورت هم مانند همان مُهر و خاتم است که در صفحه پاک و روشن قلب مرید که چون آئینه پاک تابناک است نقشی جاودان و محو ناشدنی ایجاد می کند.» (خانی خالدی نقشبندی، ۱۳۴۴: ۶)

۲- مؤسس طریقه ی نقشبندیه :

این طریقه با آنکه به نام خواجه بهاء الدین محمد نقشبند بخاری که از مشاهیر صوفیه قرن هشتم به نقشبندیه معروف و موسوم شده معهدا برخلاف مشهور باید گفت که سه قرن قبل از او، سنگ بنای آن گذاشته شده و بوسیله- ی سه تن از بزرگان مشایخ اهل تصوف به تدریج پایه و بنیاد آن استوار گشته است.

۱- شیخ ابو علی فضل بن محمد فارمدی، «از مردم فارمد از قراء طوس، از بزرگان عرفا و زهاد قرن پنجم و از مشایخ صوفیه ی خراسان و شیخ طریقت امام محمد غزالی و استاد وی در تصوف بود و رشته ی غزالی بدو می پیوندد، فارمدی پس از فراغت و براءت از علوم ظاهر، قدم در طریقت نهاد و صحبت شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم گرگانی طوسی را درک کرد. استاد ابوالقاسم قشیری، استاد وی در تذکیر و موعظت بود. وفات او به سال ۴۴۷ اتفاق افتاد.» (یافعی، ۱۳۹۰: ۱۲۲)